

تحلیل نقش سیاسی - نظامی کهگیلویه در دوره صفوی

محمد مهدی روشنفکر*، رضا معینی رودبالی

استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه یاسوج؛ استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان

تاریخ دریافت: (۱۳۹۶/۰۴/۱۲) تاریخ پذیرش: (۱۳۹۹/۰۱/۱۷)

Analysis of the Political-Military Role of Kohgiluyeh in the Safavid Period

Mohammad-Mahdi Roshanfekr, Reza Moeini Roudbali

Assistant Professor, Department of Islamic Education, Yasouj University;
Assistant Professor, Department of Islamic Education, Farhangian University

Received: (2017. 07. 03)

Accepted: (2020. 04. 05)

Abstract

The province of Kohgiluyeh in the Safavid era (1135-907 AH) was one of the most important states and one of the Biglarbegian and included several rulers including Hawizeh, Dezful and Basra. Its geographical area started from the modern city of Yasuj and ended at the shores of the Persian Gulf in the port of Deylam and included areas such as Behbahan and Ramhormoz. The Safavid kings always attached special importance and prestige to this province. Much of this attention was due to its strategic position and military might. Security in the Persian Gulf was also provided through this state. This situation caused the rule and sovereignty of Kohgiluyeh province to be handed over to the powerful and influential leaders of Afshar tribe for nearly a century. The political situation and the special climatic and mountainous features of some parts of it attracted the attention of the opponents of the Safavid government. At times, it was a refuge and stronghold for the struggle of the opponents of the Safavid government, and this itself required more attention from the government.

The present study is based on the question of the political and military role of Kohgiluyeh province in the Safavid era. This research is a historical research with "descriptive-analytical" method and using library resources and field studies. Historical data have been collected, then evaluated and analyzed, and finally inferred from it.

Keywords: Kuhgiluyeh Province, Safavid, Afsharid dynasty, Shah Abbas, Dehdasht.

چکیده

ایالت کهگیلویه در روزگار صفوی (۹۰۷-۱۱۳۵ق) یکی از ایالات مهم و از بیگلربیگی‌ها محسوب می‌شد و حاکم‌نشین‌های متعددی از جمله حویزه، دزفول و بصره در زمره آن قرار داشت. محدوده جغرافیایی آن از شهر امروزی یاسوج آغاز و به سواحل خلیج فارس در بندر دیلم ختم و مناطقی چون بهبهان و رامهرمز را شامل می‌شد. پادشاهان صفوی همواره برای این ایالت اهمیت و اعتباری ویژه قائل بودند. بخش عمده این توجه ناشی از موقعیت سوق‌الجیشی و توان نظامی آن بود. همچنین از طریق این ایالت امنیت خلیج فارس تأمین می‌شد. همین وضعیت سبب گردید تا نزدیک به یک قرن حاکمیت و فرمانروایی ایالت کهگیلویه به سران قدرتمند و متنفذ ایل افشار واگذار گردد. موقعیت سیاسی و ویژگی‌های خاص اقلیمی و کوهستانی بودن بخش‌هایی از آن سبب توجه مخالفان حکومت صفوی به آن شد. در مواقعی نیز پناهگاه و سنگر مبارزه مخالفان حکومت صفوی بود و این خود توجه بیشتر حکومت را می‌طلبید. پژوهش حاضر برپایه پرسش نقش سیاسی و نظامی ایالت کهگیلویه در عصر صفوی سامان یافته است. این پژوهش از نوع پژوهش تاریخی و با روش «توصیفی - تحلیلی» و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و مطالعات میدانی، صورت گرفته است. داده‌های تاریخی گردآوری و سپس ارزیابی و تجزیه و تحلیل و سرانجام استنتاج از آن صورت گرفته است.

کلیدواژه‌ها: ایالت کهگیلویه، صفویه، افشارها، شاه عباس، ده‌دشت.

۱. مقدمه

رزمی، نبوغ نظامی فردی و شجاعت توأم با غرور و کسب قدرت، موقعیتی را به وجود آورده بود که هر حاکمی در پی بهره‌گیری از آنها بود. حکومت صفوی با چنین شناختی تلاش می‌کرد تا از این نیروی قدرتمند جهت پیشبرد اهداف خود بهره‌گیرد و نگران بهره‌گیری مخالفان حکومت از این نیرو نیز بود. چنین وضعیتی سبب توجه بیشتر حکومت صفوی به این منطقه گردید.

تحلیل و نقش جایگاه ایالت کهگیلویه در تحولات سیاسی و نظامی دولت صفوی، مسئله‌ای است که در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد. این کار گامی است در جهت تکمیل تاریخ تحولات سیاسی و نظامی تاریخ ایران و افزون بر آن، ناگفته‌ها و نانوشته‌های تاریخ محلی منطقه را که به صورت کلی و پراکنده در منابع تاریخی آن دوره ذکر شده‌اند، به علاقه‌مندان به تاریخ این سرزمین معرفی می‌نماید.

۲. پیشینه تحقیق

در باره موضوع کهگیلویه در دوره صفوی، کتاب‌هایی منتشر شده است. مصطفی تقوی مقدم در کتاب *تاریخ سیاسی کهگیلویه*، در فصل دوم اوضاع سیاسی کهگیلویه بعد از اسلام تا دوران معاصر را بررسی کرده و در بخش‌های دوم و سوم و چهارم از فصل دوم به اوضاع سیاسی کهگیلویه از صفویه تا پایان زندیه پرداخته است. نویسنده در این کتاب که اوضاع سیاسی کهگیلویه را از دوره ایلامی‌ها تا دوره پهلوی بررسی کرده، بیشتر به تحولات سیاسی معاصر ایالت کهگیلویه توجه و تمرکز نموده است. هاینس گاو به نیز در کتاب *ارجان و کهگیلویه* که در دو بخش تنظیم شده به آثار باستانی کهگیلویه و ارجان، از ورود اعراب به ایران تا پایان صفویه، را بررسی کرده و بیشتر

کهگیلویه در عهد صفوی دارای موقعیت سیاسی ویژه و قابل توجه و بااهمیت بود و نقطه اتصال سه ناحیه مهم ایران آن عصر، یعنی اصفهان (به عنوان پایتخت حکومت)، فارس و خوزستان به حساب می‌آمد؛ به سخن دیگر، مرکز گره‌خوردگی راه‌هایی بود که نواحی مذکور را به یکدیگر متصل می‌کرد و کوتاه‌ترین راه ممکن از اصفهان به بندر خلیج فارس و خوزستان بود. وجود آثاری از جاده معروف شاهی در منطقه که خوزستان و پشت‌کرانه‌های خلیج فارس را به مرکز کشور متصل می‌کرد (گاو به، ۱۳۵۹: ۱۹۲) بیانگر اهمیت مواصلاتی این ناحیه بوده است.

از لحاظ نظامی این ناحیه و به خصوص مناطق کوهستانی آن که به پشت‌کوه معروف است، دژی افسانه‌ای و سنگری طبیعی و تسخیرناپذیر بود. این وجه از اهمیت کهگیلویه توجه مخالفان حکومت صفوی را به خود معطوف و اسباب شورش‌های مختلفی را علیه حکومت فراهم آورد. شورش قلندر شاه (شاه اسماعیل دروغین)، شورش ملا هدایت آرنندی، شورش صفی میرزا و در مواردی نافرمانی و عدم اطاعت حاکمان افشاری ایالات کهگیلویه از چنین موقعیت طبیعی و نظامی حکایت می‌کند.

نیروی انسانی رزمی و زبده در گذشته مهم‌ترین ابزار و سرمایه یک حکومت برای مقابله با تهاجمات خارجی و سرکوب شورش‌های داخلی و دارای اهمیت زیادی بود. یکی از ویژگی‌های مهم ایالت کهگیلویه برای دولت صفوی داشتن چنین امتیازی بود. شیوه زیست مردم کهگیلویه که ایلی و عشیره‌ای بود، و زندگی در دل مناطق کوهستانی و صعب‌العبور در طی قرون متمادی سبب افزایش روحیه جنگاوری و سلحشوری در آنها شده بود. به سخن دیگر توانایی

می‌شدند و نواحی بلاد شاپور (شهرستان امروزی کهگیلویه)، تل خسروی (یاسوج) و رون در محدوده پشت‌کوه قرار داشتند (حسینی فسایی، ۱۳۷۷: ۲/ ۱۴۶۹) این تقسیم بندی از دوره ساسانیان و به دنبال ایجاد شهر ارجان به دست قباد ساسانی که به قباد خوره معروف شد، وجود داشت (امام شوشتری، ۱۳۳۱: ۱۸۳).

وجه تسمیه کهگیلویه برگرفته از نام یکی از رؤسای قبایل لر به نام گیلویه (جیلویه) بود که حدود قرن سوم هجری بر این ناحیه حکمرانی کرده است (اصطخری، ۱۳۶۷: ۱۲۶). در آغاز قرون اسلامی تمامی قسمت زیرکوه را «بلاد الاکراد کردستان» می‌خواندند. زیرا در آن زمان لرها را کرد می‌نامیدند (همان: ۱۷۳) و احتمالاً به دلیل بافت عشایری و نوع معیشت آنها که دامداری بود، به کرد معروف بودند. با سقوط دولت ساسانی این ناحیه به ارجان معروف گشت که شهری آباد در چند کیلومتری بهبهان امروزی بود و این نامگذاری تا شکل‌گیری حکومت صفویه تداوم داشت؛ هرچند که بخش کوهستانی آن از قرن سوم به گیلویه معروف بود. کهگیلویه در آستانه شکل‌گیری حکومت صفوی، یعنی در روزگار قراقویونلوها (۷۰۸-۸۷۴ق) و آق‌قویونلوها (۷۸۰-۹۱۰ق) میان حاکمان فارس و خوزستان دست به دست می‌شد و این وضعیت تا سال‌ها پس از تأسیس حکومت صفوی ادامه داشت. با تثبیت حکومت صفوی کهگیلویه به عنوان یکی از ایالات سیزده‌گانه قلمرو صفوی مشخص شد که ناشی از موقعیت جغرافیایی و ظرفیت‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی این منطقه بود. قبل از اینکه اشارها بر کهگیلویه حاکم شوند، ملک رستم نامی در کهگیلویه

در مواردی چون قلعه‌های این منطقه از اسلام تا پایان صفویه اطلاعاتی آورده است. نورمحمد مجیدی در کتاب تاریخ و جغرافیای کهگیلویه و در فصل هشتم آن به تقسیمات سیاسی لرستان و اوضاع سیاسی کهگیلویه می‌پردازد؛ اما هیچ‌کدام از این آثار به صورت منسجم و علمی به تحلیل نقش سیاسی - نظامی کهگیلویه در دوره صفویه نپرداخته‌اند.

۳. جغرافیای طبیعی و تاریخی کهگیلویه

کهگیلویه در عصر صفوی شامل استان کهگیلویه و بویراحمد و نیز بخش‌هایی از استان‌های امروزی خوزستان و چهارمحال و بختیاری بود که در گذر زمان و به دنبال تحولات سیاسی به کهگیلویه و بویراحمد امروزی محدود شد. کهگیلویه در جنوب غربی ایران واقع شده است که از غرب به خوزستان و از شمال به اصفهان و چهارمحال و بختیاری و در جنوب به خلیج فارس و در شرق به استان فارس محدود می‌شد. منطقه‌ای کوهستانی و مرتفع که کوه‌های زاگرس با رشته‌های موازی سراسر شمال و شرق آن را فرا گرفته است.

بر اساس شرایط اقلیمی کهگیلویه، هرچه در امتداد کوه‌های اصلی زاگرس از شمال شرقی به جنوب غربی حرکت شود، از ارتفاع کوه‌ها و مقدار بارندگی و رطوبت هوا به صورت محسوسی کاسته می‌شود. همین وضعیت طبیعی، مشخصات اقلیمی دوگانه‌ای را موجب شده و کهگیلویه را به دو ناحیه به طور کامل سردسیری و گرمسیری تقسیم کرده است. قسمت شرقی و شمالی آن را که وسیع‌تر بود، زیرکوه می‌نامیدند. براساس این تقسیم‌بندی نواحی بهبهان، باشت، زیدون، لیراوی و کوه مره زیرکوه محسوب

سپاهیان بسیار، سلطان مراد را از این مناطق بیرون و حاکمیت خود را بر این نواحی تثبیت کند (قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۱۱-۱۱۷). شاه اسماعیل در این زمان به سرکوب مشعشعیان در خوزستان اقدام کرد و پس از تنظیم امور عراق عرب و خوزستان و کهگیلویه، وارد فارس شد (عالم آرای شاه اسماعیل، ۱۳۸۴: ۱۷۹؛ خواندمیر، ۱۳۷۰: ۴/۳۵۲؛ وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۳۲) و به تحکیم موقعیت خود در این مناطق پرداخت.

اینکه در زمان پادشاهی شاه اسماعیل اول، چه کسی یا کسانی بر کهگیلویه حکومت می‌کردند، مشخص نیست و معلوم نیست که آیا کهگیلویه در زمان پادشاهی او، به عنوان یک ایالت مستقل معرفی می‌شود یا در زمان فرزندش، شاه طهماسب؛ بنابراین در خصوص تحولات و اقدامات احتمالی کهگیلویه در دوره شاه اسماعیل، نمی‌توان اظهار نظر کرد. برای نخستین بار، در زمان شاه طهماسب از حاکم ایالت کهگیلویه سخن گفته شده و اولین کسی که از جانب پادشاه صفوی رسماً بر کهگیلویه حکمرانی کرده، «الوندخان» از خاندان افشار (۹۳۰ق) است (ترکمان منشی، ۱۳۵۰: ۱/۱۱۱) که از او تنها به عنوان حاکم یاد شده است. الوند سلطان پس از مدتی، بر شاه طهماسب عصیان می‌کند و شاه طهماسب دستور قتل او را در سال ۹۴۲ صادر و محمودبیگ پسر حسن سلطان افشار را جایگزین او می‌کند (حسینی فسایی، ۱۳۷۷: ۱/۳۹۴) و لقب «شاهرخ‌خان» را به وی می‌دهد.

در زمان شاه طهماسب، پسرش، القاص میرزا، یاغی شد و مورد حمایت دولت عثمانی قرار گرفت و به امید همراهی مردم، روانه ایالت کهگیلویه شد؛ اما مردم کهگیلویه، حاضر به همکاری و همراهی با او نشدند و این مسئله باعث غارت اموال مردم به دست سپاهیان

حاکم بود که ابتدا قصد مقاومت در مقابل حکومت صفوی را داشت (حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۳۹۳)، اما با تدابیر شاه اسماعیل با حکومت صفوی همراه شد و راه اطاعت در پیش گرفت و در عوض شاه اسماعیل او را در مقام خود ابقا کرد.

هنگام لشکرکشی شاه اسماعیل به خوزستان جهت سرکوبی مشعشعیان، گروهی از ترکان افشار او را همراهی کردند که جمعیت آنها حدود ده‌هزار خانوار بود (ترکمان، ۱۳۵۰: ۱۴۰) و این زمینه واگذاری ایالت کهگیلویه به افشارها گردید. چون شاه طهماسب به قدرت رسید، افشارها را در کهگیلویه حاکم نمود و حاکمیت آنها تا دهه نخست پادشاهی شاه عباس اول تداوم داشت. بعدها از افشارها نیز خاندان بزرگ و قدرتمندی چون الله‌وردیخان بر ایالت کهگیلویه حاکم شدند که نشانگر اهمیت سیاسی و نظامی آن برای حکومت صفوی بود.

۴. نقش سیاسی و نظامی کهگیلویه در تثبیت و تحکیم دولت صفوی

حکومت صفوی در سال ۹۰۷ق به رهبری شاه اسماعیل تأسیس شد و در بنیان‌گذاری آن، ترکان قزلباش، نقش اصلی و اساسی داشتند؛ از این‌رو، بالاترین و بهترین موقعیت و جایگاه را در بدنه حکومت به دست آوردند که از جمله آنان، افشارها بودند که نزدیک به یک قرن بر کهگیلویه حکومت و فرمانروایی کردند.

دولت صفوی در سال ۹۰۹ق توانست حاکمیت خود را تثبیت نماید و این امر به دنبال جنگ با سلطان مراد (۸۹۷-۹۰۸ق) محقق شد که تا قبل از آن، در بلاد عراق عجم، فارس، کرمان و کهگیلویه به استقلال حکومت می‌کرد. شاه اسماعیل در این سال توانست با

ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه، امیرالامراء العظام، نظاماً للایاله و الاقبال [فلان] خان» (نصیری، ۱۳۷۲: ۷۳).

در دوره صفویه، حکومت را می‌شد با سایر مناصب توأم کرد. این مناصب از جمله کارهایی بودند که حاکم می‌توانست آنها را تقبل کند، مانند فرماندهی سپاه یا تولیت اماکن متبرکه که البته این موضوع در همه ایالات مصداق پیدا نمی‌کرد. گاه نیز بعضی از حکومت‌ها تیول مناصب درباری بوده است. رهبرین در این باره می‌نویسد:

از امیر شکارباشی و حاکم کهگیلویه چنین نقل است که در یازده سال دوره حکومت خود، نایب و جانشین به ایالت (الکا) خود می‌فرستاد. او که مورد توجه و عنایت خاص پادشاه بود نمی‌توانست شخصاً به محل حکومت خود برود (حسینی فسایی، ۱۳۷۷: ۱/۱۹۱).

افشاری‌ها اکثراً در دربار و مرکز حکومت حضور داشتند و نایبان خود را برای اداره ایالت می‌فرستادند مگر اینکه موقعیت زمانی خاص، مثل شورش «قلندر» پیش می‌آمد که امیر خود شخصاً در ایالت حضور می‌یافت.

امرای افشاری که از جانب پادشاهان صفوی به عنوان حاکمان کهگیلویه منصوب می‌شدند، در ساختار سیاسی و تشکیلات دولت صفوی از مقام و موقعیت بسیار بالایی برخوردار بودند و این نشانگر موقعیت خاصی بود که کهگیلویه نزد دولت مرکزی داشت.

در تحولات و حوادث سیاسی دربار، از «خلیل خان افشار» زیاد یاد شده است. وی در زمان «محمدشاه» به عنوان امیر اردوی جنگی معرفی می‌شود و زمانی که محمدشاه تصمیم به قتل شاهزاده پری‌خانم (مهدعلیا) - همشیره خود - می‌گیرد، این مهم را به خلیل خان، حاکم

القاص میرزا شد (روملو، ۲/ ۳۷۰؛ خواندمیر، ۱۳۷۰: ۴۰۵-۴۰۹؛ عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۹۸) چنین حادثه‌ای بیانگر جایگاه سیاسی خاص کهگیلویه در این دوره است که به عنوان یک عامل تعیین‌کننده در معادلات و زد و بندهای سیاسی مطرح بود.

عنوان مهمی که در روزگار شاه طهماسب برای حاکمان افشاری کهگیلویه، به کار برده می‌شد، «خان» بود که از الوندخان گرفته تا خلیل خان، همگی با این عنوان مورد خطاب قرار گرفته‌اند؛ اما به گفته کمپفر ایالت کهگیلویه، یکی از پنج ایالتی بود که برای حاکمان آن، عنوان «بیگلربیگی» به کار می‌رفت. وی اضافه می‌کند که والیان عالی مقام، عنوان بیگلربیگی دارند که به معنای «آقاها» است و از آنجا که قلمرو آنان سخت وسیع است، «خان‌ها و سلطان‌های زیادی تحت نظر آنها خدمت می‌کنند. اهمیت موقعیت «بیگلربیگی» آنقدر زیاد است که جای صاحب آن عنوان در دیوان عالی، میان «ناظر» و «میرشکارباشی» یا در ردیف مقابل، میان «تفنگچی قوللر آقاسی» و «دیوان بیگی» قرار دارد (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۶۱). از مجموع سیزده ایالت (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۵) تنها پنج ایالت از عنوان بیگلربیگی بهره می‌بردند که یکی از آنها ایالت کهگیلویه بود که خود بیانگر جایگاه بالای آن در ساختار سیاسی حکومت بود.

در مواردی نیز عنوان «امیرالامرائی» برای بیگلربیگی کهگیلویه استفاده شده است (رهبرین، ۱۳۵۷: ۳۴). در عهد سلطان محمدخدا بنده (۹۸۵-۹۹۵ق) برای خلیل خان افشار، حاکم وقت کهگیلویه، عنوان «بابا» قرارداد شد و بعد از آن، همیشه با این عنوان از طرف شاه مورد خطاب قرار می‌گرفت. میرزا علی نقی از القاب و عناوین دیگری یاد می‌کند که برای بیگلربیگی کهگیلویه استفاده می‌شد

چون خلیل‌الله (از خاندان رعنائی)، حاکم دزفول، از فرستادن مالیات و خراج به شاه اسماعیل خودداری و راه عصیان‌گری در پیش می‌گیرد. امرای کهگیلویه به دستور شاه اسماعیل، مأمور جنگ و مقابله با آن می‌شوند و با لشکری آراسته آهنگ دزفول می‌کنند و شهر را به محاصره خود در می‌آورند (کسروی، ۱۳۷۳: ۵۵)؛ اما پیش از آنکه کاری از پیش ببرند، خبر مرگ شاه اسماعیل آنان را وادار به بازگشت می‌کند.

در سال ۹۳۶ق، چون عبیدالله‌خان ازبک با سپاهیان خود به خراسان لشکرکشی کرد، شاه طهماسب صفوی با لشکریان بسیار که از ممالک محروسه فراهم آورده بود، در مقابل او قرار گرفت. از جمله آنها سه هزار نفر سوار از کهگیلویه و شولستان بودند که به فرماندهی الوند سلطان، والی کهگیلویه، به اردوی شاه طهماسب پیوستند (حسینی فسایی، ۱۳۷۷: ۱/ ۳۹۰)؛ اما در این زمان، به دلیل عقب‌نشینی سپاه ازبک، جنگی صورت نگرفت.

در سال ۹۴۱ق و در پی لشکرکشی سلطان سلیمان قانونی به ایران، سپاه ایران به رهبری شاه طهماسب، ناامید و ناتوان شده بود و رمقی برای دفاع در مقابل دشمن نداشت؛ اما چون «الوندخان افشار»، حاکم کهگیلویه، با سپاه جرار خود به اردوی معلی پیوست، اسباب خوشحالی پادشاه و سپاهیان ایران فراهم آمد و مانع از شکست سپاهیان ایران شد (عبدی‌بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۷۸؛ ترکمان منشی، ۱۳۵۰: ۱/ ۱۱۱)؛ قمی، ۱۳۵۹: ۱/ ۲۰۰؛ روملو، ۱۳۶۹: ۳۲۸؛ حسینی فسایی، ۱۳۷۷: ۱/ ۳۹۳؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴: ۶۳). بعضی مورخان صحنه این نبرد را چنان گزارش می‌کنند که اگر الوندخان به اردو نمی‌پیوست، شکست سپاه ایران حتمی بود (منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۷۳).

در زمان پادشاهی شاه طهماسب و به هنگام شورش القاص میرزا، مردم کهگیلویه از جمله

کهگیلویه، واگذار می‌کند (ترکمان منشی، ۱۳۵۰: ۱/ ۳۲۶؛ حسینی فسایی، ۱۳۷۷: ۴۱۸)؛ اما قاضی احمد قمی می‌گوید که «خلیل‌خان» با بعضی دیگر از امرا هم‌قسم شده و چنین تصمیمی را گرفتند (قمی، ۱۳۵۹: ۲/ ۶۹۵). چنانچه در بحث حکومت افشارها بر کهگیلویه بیان شد، در زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده که دولت صفوی از ضعف پادشاهی در رنج بود و امرای قزلباش مشغول زد و بندهای سیاسی بودند، حاکمان و امرای افشار کهگیلویه، از قبیل «خلیل‌خان» و «اسکندرخان»، از بازیگران اصلی دسته‌بندی‌های سیاسی درون دربار محسوب می‌شدند؛ اما شورش قلندر (۹۹۵ - ۹۸۵ق) و حوادثی که به دنبال آن پیش آمد، صدمه جبران‌ناپذیری بر قدرت و موقعیت آنان در دربار و نیز در منطقه کهگیلویه وارد آورد و سرانجام به عزل آنان از حکومت کهگیلویه منجر شد؛ اما کهگیلویه همچنان اهمیت و موقعیت ممتاز خود را حفظ کرده و مورد توجه پادشاهان صفوی بود.

۵. نقش مردم کهگیلویه در مقابله با بیگانگان

براساس گزارش مورخان دوره صفوی، جایگاه و نقش نظامی کهگیلویه، بر دیگر ابعاد سیاسی، فرهنگی و حتی اقتصادی، برتری محسوسی داشته و حاکمان کهگیلویه در جهت تحکیم دولت صفوی و برقراری نظم و امنیت، نقش بسیار مؤثری داشتند. شجاعت و دلاوری، به عنوان یکی از ویژگی‌های ذاتی مردم کهگیلویه، حاکمیت امرای قزلباش از افشارها گرفته تا شاملوها و نیز برخورداری از موقعیت سیاسی مناسب در ساختار حکومتی سبب شده بود که ایالت کهگیلویه، وزنه‌ای سنگین در مقابله با دشمنان خارجی و نیز مقابله با مخالفان و معاندان داخلی باشد. در آخرین ماه‌های حکومت شاه اسماعیل اول،

نیروی نظامی کهگیلویه متوسل شد و خلیل خان افشار، سردار پرآوازه و حاکم کهگیلویه را مأمور سرکوب او کرد (همان: ۴۷۵) و خلیل خان توانست با موفقیت این مأموریت را به پایان رساند.

در سال ۹۸۷ق و در زمان پادشاهی سلطان محمدشاه، جمعی از امرا و لشکریان به سرداری خلیل خان افشار، حاکم کهگیلویه، به طرف شروان حرکت کردند تا آن سرزمین را از وجود دشمنان و متجاوزان رومی (عثمانی) پاک سازند (همان: ۷۰۱) و بیگانه را از سرزمین ایران بیرون برانند و این بار نیز امرای کهگیلویه جلودار و سپهسالار لشکر بودند.

بدین ترتیب معلوم می شود که در دوره ذکر شده، یکی از ایالاتی که در برقراری نظم و امنیت و مقابله با دشمنان خارجی نقش اساسی داشت و تکیه گاه مطمئنی برای دولت مرکزی بود، ایالت کهگیلویه و امرای با نفوذ آن بودند که توانستند به رغم مشکلات داخلی، نقش کلیدی در تحولات نظامی مقابله با تهاجم بیگانه داشته باشند.

۶. پایان حاکمیت افشارها در کهگیلویه و پیامدهای آن

از سال ۹۹۵ق تا سال ۱۰۰۵ق، یعنی حدود ده سال از سلطنت شاه عباس، همچنان افشارها حاکم بر کهگیلویه بودند. این دوره از حیات سیاسی افشارها و همین طور اوضاع سیاسی و اجتماعی کهگیلویه، به دلیل اختلاف میان تیره های مختلف افشاری، به شدت آشفته و ناآرام است. حسینی اوضاع افشارها را در این زمان، چنین توصیف می کند:

طایفه ای از مفسدین افشار بر سر شاه قلی بیگ، ولد حسن خان، جمعیت نموده هوس حکومت کهگیلویه علی الغفله بر سر اسکندر خان تاختن آوردند. بعد از امتداد مقابله، اسکندر خان را به قتل آوردند و شاه قلی

سپاهیان بودند که در مقابل تهاجم دشمن حضور مؤثر داشتند و با تمام توان در مقابل دشمن ایستادگی کردند و حتی زمانی که القاص میرزا وارد کهگیلویه شد، آنها حاضر به همراهی و همکاری با او نشدند و برای همین، اموال آنان به وسیله سپاهیان القاص میرزا غارت شد (بیانی، ۱۳۵۳: ۲۴۷)؛ البته القاص میرزا با توجه به نارضایتی مردم از حکومت صفوی، با امیدواری آمده بود؛ اما مایوس شد.

در سال ۹۴۷ق، چون حسن سلطان ری شهری در نواحی دشتی و دشتستان فارس، طریق سرکشی و عصیانگری در پیش گرفت و سر از اطاعت و فرمان برداری پیچید، شاهرخ خان افشار، حاکم کهگیلویه، از جانب شاه طهماسب مأمور سرکوبی او گردید و همراه با سایر امرا، حسن سلطان ری شهری را به اسارت درآورد و به آذربایجان فرستاد (قمی، ۱۳۵۹: ۱/ ۳۲۸؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴: ۷۳) و نیز در سال ۹۵۵ق، در پی لشکرکشی دوباره سلطان سلیمان عثمانی، شاهرخ خان افشار، با یک هزار سوار در چالدران به اردوی شاهی پیوست (روملو، ۱۳۶۹: ۴۲۸؛ حسینی فسایی، ۱۳۷۷: ۱/ ۳۹۵).

در سال ۹۶۵ق و در سی و پنجمین سال سلطنت شاه طهماسب، به دنبال ناآرامی های استرآباد و هجوم ترکمان به آن منطقه، رستم خان افشار، حاکم کهگیلویه، به همراه تعداد دیگری از سرداران، با سپاهیان خود روانه استرآباد شدند که در پی آن، ترکمانان فرار را بر قرار ترجیح دادند (قمی، ۱۳۵۹: ۱/ ۳۹۴) و از جنگ با سپاه ایران روی گرداندند.

ده سال بعد از این، یعنی در سال ۹۷۵ق که مصادف با چهل و پنجمین سال سلطنت شاه طهماسب بود، خان احمد در لاهیجان دست به شورش زد و راه یاغیگری در پیش گرفت. شاه طهماسب این بار نیز به

خان گفتند و هرج و مرج در کهگیلویه روی داده، هرکس از دیگری هراسان زندگانی می‌کردند. حسن‌بیگ ولد عبداللطیف که از اکابر اولاد منصور بود، با شاه‌قلی خان در مقام خصومت آمده و خود را حسن‌خان نامید و طایفه‌ای از افشار آقائی وی را پذیرفته تا آنکه در مبادی اختتام بهار دولت شاه گیتی‌ستان (شاه عباس)، هر دو خان در شیراز تقبیل رقاب ظفرمآب نمودند و اندک روز دست به شمشیر و خنجر برده، شاه‌قلی خان کشته گردید و امرا و ارکان دولت، حسن‌خان را شایسته حکومت دانسته، عرض نمودند و حکومت کهگیلویه در سال ۹۹۸ق، حسب‌الامر به حسن‌خان مفوض گردید و مدتی حکومت کرده و به موت طبیعی در گذشت (حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۳۴۲)

فتنه‌ها و اختلافات میان افشارها همچنان ادامه داشت و نه تنها خاموش و آرام نمی‌شد؛ بلکه با گذشت زمان بیش‌تر و عمیق‌تر هم می‌شد و علاوه بر درگیری میان خودشان، در مقابل حکومت مرکزی نیز دست به شورش و عصیان‌گری می‌زدند. در سال ۱۰۰۵ق، برای چندمین بار دست به شورش زدند و در رامهرمز اجتماع کردند و به طور پنهانی با سید مبارک مشعشعی هم‌پیمان شدند و ظاهراً تحریک و تشویق سید مبارک در این شورش، مؤثر بود (کسروی، ۱۳۷۳: ۶۴).

مؤلف ریاض الفردوس، این واقعه را چنین گزارش می‌کند:

چون امیر شاهلوخان (شاه‌قلی‌خان) به حکومت کهگیلویه معین شد، در شهر خمس و الف ارشلو (طایفه‌ای از قزلباشان) و افشار در کهگیلویه با امیرخان سالک طریق عصیان گشته، در الکای رامهرمز ازدحام نموده، ابوالفتح‌بیگ، نواده خلیل‌خان را به خانی برداشته، لشکر به حرب امیرخان آوردند و در مابین شوشتر و رامهرمز تلافی فریقین اتفاق افتاد و از طرفین

جمعی کثیر کشته گردیده، با قلت سپاه افشار و کثرت شاملو افشار بر سر شاهلو ظفر یافت، مهدی‌قلی‌خان شاملو، حاکم دزفول، اراده کمک نمود. سید مبارک عرب بنا بر آنکه مهدی‌قلی‌خان، حسابی از او نمی‌گرفت، سر راه بر او گرفته، مهدی‌قلی‌خان در قلعه‌ای که در آن نواحی بود محصور گشته، از شاهوردی‌خان لر استمداد نمود. شاهوردی‌خان لشکری به امداد وی برد؛ چون سید مبارک به مقام خود رفت، مهدی‌قلی‌خان احوالات را به پایان خلافت عرض نمود (حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۴۲۱).

به دنبال چنین حوادثی که پی در پی از سوی افشارها تکرار می‌شد و نظم امنیت را در ولایت کهگیلویه مختل کرده بود، سرانجام شاه عباس در سال ۱۰۰۵ق، با کنار زدن افشارها، کهگیلویه را به الله‌وردی‌خان، سردار نامدار خود تفویض کرد (حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۳۴۳؛ ترکمان منشی، ۱۳۵۰: ۸۳۴ / ۲) و دوره‌ای تازه در تاریخ سیاسی کهگیلویه آغاز شد.

با واگذاری کهگیلویه به الله‌وردی‌خان رسماً ایالت کهگیلویه از استقلال افتاد و جزو حاکم‌نشینی‌های بیگلربیگی فارس قرار گرفت. علاوه بر این، دهدشت از مرکزیت سیاسی ایالت محروم شد. گرچه بعضی مورخان، بهبهان را به عنوان مرکز سیاسی بعد از دهدشت نام برده‌اند (ترکمان منشی ۱۳۵۰: ۶۰۳ / ۲)؛ اما در حوادث و تحولات سیاسی کهگیلویه بعد از افشار، کمتر نامی از بهبهان برده می‌شود و همچنان شهر دهدشت مرکز ثقل تحولات سیاسی بود.

کهگیلویه به‌رغم این که استقلال خود را از دست می‌دهد؛ اما تحولات و حوادث سیاسی نظامی بعدی، بیان‌گر آن است که همچنان اهمیت و موقعیت سیاسی خود را در عمل حفظ کرده و در معادلات سیاسی و نظامی ایران، تحت حاکمیت خاندان صفوی مؤثر بوده است.

در سال‌های ۱۰۰۶ تا ۱۰۱۲ق، حاکمان کهگیلویه

بی‌کفایت‌تر بودند و ایران این روزگار، آن اقتدار و شکوفایی عصر شاه عباس را دیگر به دست نیاورد. به تبع وجود پادشاهان ضعیف، امرا و سلاطین محلی نیز آن قدرت و ابهت گذشته را نداشتند.

بعد از شاه عباس، نوۀ او، صفی اول معروف به «شاه صفی» به قدرت رسید و حدود چهارده سال (یعنی تا ۱۰۵۲ق) پادشاهی کرد. از جمله اقدامات شاه صفی، قتل‌عام امام‌قلی‌خان همراه با خانواده‌اش او بود (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۸) که با توجه به سابقه خدمات او و پدرش (الله‌وردی‌خان) به کشور، باید آن را ناشی از ضعف و ترس شاه صفی به شمار آورد. اقدامی که بیانگر بحران در حکومت صفوی بود و به تدریج عرصه‌های سیاسی - نظامی از وجود چنین افراد کاردانی خالی شد و جای آنها را افراد چاپلوس و بی‌کفایت پر کرد.

به دنبال قتل امام‌قلی‌خان، در همان شب، ایالت کهگیلویه را به اغورلوخان ایشیک آقاسی‌باشی واگذار کردند (همان: ۱۴۱) و او هم نقدی‌خان شاملو را به حکومت ایالت کهگیلویه منصوب کرد (اسکندربیک منشی - مورخ، ۱۳۱۷: ۱۱۷)؛ اما مؤلف خلاصه‌السییر می‌نویسد که چون کهگیلویه را به اغورلوخان واگذار کردند، به او فرمودند که باید قبل از هر چیز باقی‌اولاد امام‌قلی‌خان را به قتل برسانی؛ چون او اطاعت نکرد. در ماه شعبان ۱۰۴۱ق ولایت کهگیلویه را از او گرفتند و به نقدی‌خان بیگدلی شاملو واگذار کردند (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۵۴). به نظر می‌رسد کاری را که اغورلوخان حاضر به انجام آن نشد، نقدی‌خان شاملو انجام داده باشد. از شواهد تاریخی چنین برمی‌آید که نقدی‌بیگ شاملو از اقتدار و نفوذ بسیار بالایی در دستگاه صفوی برخوردار بود و صاحب مقام ایشیک آقاسی بوده است. اسکندربیک ترکمان موقعیت و جایگاه او را در ساختار سیاسی - نظامی صفوی

گرفتار شورش ملا هدایت آرنندی بودند که سرانجام به وسیله همدم سلطان، نایب و جانشین الله‌وردی‌خان سرکوب می‌شود (حسینی، ۱۳۸۵: ۴۲۳). در همین فاصله، شورش ایل کرائی، به رهبری امیر بوداق، شکل می‌گیرد که الله‌وردی‌خان خود شخصاً مأمور سرکوب آن می‌شود (سیاقی، ۱۳۵۲: ۲۰).

بعد از الله‌وردی‌خان، حکمرانی کهگیلویه به فرزندش، امام‌قلی‌خان، واگذار می‌شود. از آنجایی که در زمان این پدر و پسر کهگیلویه یک ایالت مستقل نیست و تحولات و حوادث آن، مرتبط با حوادث و تحولات فارس است، بنابراین منابع و متون تاریخی کمتر به طور مستقیم به این موضوع پرداخته‌اند و معلوم نیست که در این دوره زمانی، چه کسانی از جانب آنان بر کهگیلویه حاکم بوده‌اند و تنها در قضیه شورش‌های ملا هدایت آرنندی و امیر بداق، از دو شخص به نام‌های ارچین‌بیگ و همدم‌بیگ یاد شده است (منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۱۶۵).

رهبرن بیگلربیگی‌های کهگیلویه در زمان شاه عباس اول را این‌گونه معرفی می‌کند: حسن‌خان بن عبدالطیف بیگ افشار (۹۹۸-۹۹۹ق)؛ امیرحسن افشار (۹۹۹-۱۰۰۴ق)؛ الله‌وردی‌خان (۱۰۰۴-۱۰۰۵ق)؛ امام‌قلی‌خان (رهبرن، ۱۳۵۷: ۵۴).

اینکه هرکدام از این افراد چند سال حکومت کرده‌اند و چه حوادثی در زمان آنان روی داده است، به درستی معلوم نیست؛ اما وجود چنین اشخاصی به عنوان حکمرانان کهگیلویه، در روند تحولات سیاسی جامعه ایران آن زمان ثبت شده است.

در پی مرگ شاه عباس اول حکومت صفوی به تدریج در موقعیت ضعف و سراسیمگی سقوط قرار گرفت و تمامی پادشاهانی که بعد از شاه عباس به قدرت رسیدند، یکی بعد از دیگری ضعیف‌تر و

این گونه توصیف می‌کند:

(رهربرن، ۱۳۵۷: ۵۵)

بعد از شاه صفی، پسرش عباس معروف به «شاه عباس ثانی»، در سال ۱۰۵۲ق، زمام امور را در اختیار گرفت و تا سال ۱۰۷۷ق، حکومت او ادامه داشت. آن‌گونه که منابع تاریخی می‌نویسند، عباس دوم قوی‌تر و باکفایت‌تر از پدر خود بود. وی کوشش می‌کرد که قدرت هم‌نام بزرگ خودش، شاه عباس اول، را احیاء کند و با اینکه به موفقیت‌هایی دست یافت؛ اما هیچ‌گاه نه او و نه دیگران نتوانستند دوران پرشکوه شاه عباس اول را تکرار کنند. شاه عباس دوم، سیاوش خان قوللر آقاسی را در حکومت کهگیلویه ابقا می‌کند و از وی به نام بیگلربیگی یاد شده است (قزوینی، ۱۳۲۹: ۶۹؛ رهربرن، پیشین). در خصوص تحولات و حوادث ایالت کهگیلویه در زمان پادشاهی عباس دوم، مطلب قابل توجهی ذکر نشده و تنها به ذکر حاکمان کهگیلویه اشاره شده است.

بعد از سیاوش خان، الله‌وردیخان مصاحب بن خسرو خان قوللر آقاسی، در سال ۱۰۶۳ق، حاکم کهگیلویه و هم‌زمان صاحب منصب سپهسالاری شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۲/۹۵۷). به کار رفتن عناوینی چون «قوللر آقاسی» و «امیر شکارباشی» و مهم‌تر از همه، «سپهسالاری»، حکایت از موقعیت بالای وی در دربار صفوی دارد.

بعد از درگذشت الله‌وردیخان قوللر آقاسی در سال ۱۰۷۳ق، پیرداق خان ترکمان به حکومت کهگیلویه منصوب شد و یک‌سال بعد (۱۰۷۴ق)، از جانب شاه عباس دوم احضار و به ولایت تبریز منصوب گردید (همان: ۹۶۹؛ قزوینی، ۱۳۲۹: ۳۲۳)

شمس‌الدین محمدزمان خان، آخرین حاکم کهگیلویه در زمان روزگار شاه عباس دوم است که ظاهراً دوره حاکمیت او بیشتر در زمان شاه صفی دوم

در آغاز جلوس همایون قامت قابلیت نقدی بیگ شاملو که در زمان نواب گیتی‌ستان فردوس مکان قدم بر سلم اعتبار ایشیک آقاسی باشی‌گری حرم محترم گذاشته، چند گاه از این راه در میان اقران و اشباه معزز و محترم بود به تشریف این منصب سامی سرافرازی داشت و چون افسر ایالت مرو و کهگیلویه زیور فرق اقتدار وی گردید (اسکندر بیگ منشی - مورخ، ۱۳۱۷: ۲۸۷).

به دنبال مرگ نقدی خان شاملو، فرزند او زینل‌بیگ، به عنوان بیگلربیگی ولایت کهگیلویه انتخاب شد (همان: ۲۷۷). وی قبل از این، داروغه فراش‌خانه بود و چون بیگلربیگی کهگیلویه شد، داروغگی فراش‌خانه به حیدربیگ، ولد او، خان عالی‌شان زینل‌بیگ اختصاص یافت (همان: ۲۷۸).

اسکندربیگ منشی گزارش می‌دهد که زینل‌بیگ در سال ۱۰۴۲ق مأمور قتل اولاد امام‌قلی خان گردید؛ اما چون در این کار مساهله و مدارا نمود، از ایالت کهگیلویه معزول گردید و به منصب ایشیک آقاسی باشی‌گری قناعت کرد (همان: ۲۶۷)؛ اما محمدظاهر قزوینی می‌نویسد که زینل‌بیگ به استناد آنکه حقیقت را به عرض اشرف نرسانیده بود، مقید و محبوس گردید و ایالت کهگیلویه به قوللر آقاسی واگذار شد (قزوینی، ۱۳۲۹: ۶۸).

بدین ترتیب در روزگار پادشاهی شاه صفی، ایالت کهگیلویه همچنان جایگاه و موقعیت سیاسی گذشته خود را حفظ می‌کند و حاکمان آن با عنوان بیگلربیگی منصوب و معرفی می‌شوند که بیشتر از خاندان شاملو و این خاندان نیز از امرای بزرگ قزلباش و صاحب نفوذ و اقتدار در حکومت صفوی بودند.

رهربرن امرای حاکم در کهگیلویه این دوره را به این شرح معرفی می‌کند: اغورلوخان شاملو (ایشیک آقاسی باشی)؛ نقدی خان شاملو؛ و زینل خان شاملو

(سلیمان شاه) است.

حکومتی خود را در پشت کوه (دهدشت) قرار داده و در خیرآباد امروزی، اقدام به ایجاد مدرسه علمی کرده است (حسینی فسایی، ۱۳۷۷: ۱/ ۴۸۸).

رهبرن می نویسد:

دوران پادشاهی شاه سلیمان در سال ۱۱۰۵ق پایان می یابد و آخرین پادشاه صفوی به نام شاه سلطان حسین صفوی جلوس می کند. مؤلف دستور شهریاران، در بحث تسخیر مسقط و عمان در سال ۱۱۰۷ق، از علی مردان خان بیگلربیگی کهگیلویه یاد می کند که از جانب پادشاه صفوی مأمور این امر مهم شده بود:

برای محمدزمان خان بیگلربیگی کهگیلویه، به مناسبت حلول سال نو، خلعت شاهنشاهی فرستاده شد و به همراه این خلعت، فرمانی شاهانه بود با لقب امیرالامرا (رهبرن، ۱۳۵۷: ۳۲).

آن سفر سعادت اثر و انجام آن مهم میمنت ثمر را به علاوه بیگلربیگی گری الکا کهگیلویه به عالی جاه علی مردان خان که به رتبه دیوان بیگی گری شرف امتیاز داشت، مقرر و به عنایت فلاح فاخره مشتمل بر تاج و هاج و طومار اقبال... (نصیری، ۱۳۷۳: ۱۵۳). علی مردان خان، به عنوان بیگلربیگی کهگیلویه در حوادث نظامی این دوره حضور فعال داشته که در جای خود بررسی خواهد شد.

محمد میرک الحسینی، کتاب ریاض الفردوس را در سال ۱۰۸۲ق، به اتمام رساند و آن را به نام شمس الدین محمدزمان خان تألیف کرد (افشار، ۱۳۷۹: ۳۳). نعمت الله جزایری، از علمای برجسته عصر صفوی، در شهر دهدشت - مقر حکومتی محمدزمان خان در سال ۱۰۷۹ق - با وی ملاقات کرده و از او به نیکی تمام یاد کرده است (فانی، ۱۳۶۳: ۴). این مطلب بیانگر واقعیت دیگری نیز هست و آن اینکه در این زمان، همچنان شهر دهدشت، مرکز سیاسی ایالت کهگیلویه بوده و دادن خلعت شاهی به محمدزمان خان، بیان کننده جایگاه سیاسی ممتاز کهگیلویه نزد پادشاهان صفوی است.

در سال ۱۱۰۹ق ایالت کهگیلویه به ابراهیم خان نامی واگذار می شود (همان: ۲۴۵). وی پس از مدتی جای خود را به محمدعلی خان، برادر عالی جاه محمد مؤمن خان وزیر دیوان اعلی داد (همان: ۲۵۷) و بدین ترتیب کهگیلویه همچنان مورد توجه خاص حاکمان صفوی بوده و رسیدن به مقام بیگلربیگی کهگیلویه نیاز به یک نیروی قوی در دربار داشته است. در آخرین ماه های سلطنت سلطان حسین صفوی و در هنگام هجوم افغانه، ایالت کهگیلویه به لطفعلی، عموی فتحعلی خان وزیر اعظم، واگذار می شود. او نیز «میرشکارباشی» را به عنوان نایب و جانشین خود بر کهگیلویه حاکم می کند (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۴۶)؛ اما این آخرین بیگلربیگی کهگیلویه نیست؛ چون مردم کهگیلویه تسلیم محمود افغان نشدند، شاه طهماسب

بدین ترتیب حاکمان کهگیلویه در زمان شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷) به این قرار بودند: سیاوش خان قوللر آقاسی (قزوینی، ۱۳۲۹: ۶۸)؛ الله وردیخان مصاحب بن خسرو خان قوللر آقاسی امیر شکار باشی (همان: ۳۲۲)؛ پیر بوداق پرناک ترکمان (۱۰۶۵ق) (رهبرن، ۱۳۵۷: ۵۵)؛ و محمدزمان خان بن قزاق خان (حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۴۳).

در روزگار پادشاهی سلطان سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵ق)، تنها حاکم کهگیلویه که از آن یاد شده و در منابع آمده است، حسینعلی خان زنگنه است که در سال ۱۰۸۶ق به این مقام منصوب و همراه با طایفه ای از ایل زنگنه، وارد ولایت کهگیلویه می شود. بر اساس نوشته میرزا حسن فسایی، حسینعلی خان زنگنه، مقر

دوم که در قزوین اعلام پادشاهی کرده بود، در سال ۱۱۳۵ق، بیح‌خان (احتمالاً بیژن نامی را) حاکم کهگیلویه کرد و این شخص تا سال ۱۱۳۷ق در کهگیلویه فرمانروایی کرد (کسروی، ۱۳۷۳: ۱۰۱).

۷. نقش مردم کهگیلویه در مقابله با استعمارگران پرتغالی

دوره فرمانروایی شاه عباس اول به همان اندازه که در ابعاد اقتصادی و فرهنگی به اوج شکوفایی می‌رسد در بعد نظامی نیز در اوج اقتدار قرار می‌گیرد. شاه عباس توانست با کمک و مشورت امرای بزرگی چون: الله‌وردی‌خان و فرزندش، امام‌قلی‌خان، ضمن سرکوب شورش‌های داخلی و برقراری امنیت کامل در سراسر کشور، تمامی سرزمین‌های اشغال شده به دست بیگانگان را از وجود دشمن پاک نماید. یکی از دلایل مهم موفقیت شاه عباس، بهره‌گیری از توان نظامی ایالات مختلف از جمله ایالت کهگیلویه بود که در این زمان، تحت حاکمیت الله‌وردی‌خان و سپس فرزندش قرار گرفت.

در سال ۱۰۱۰ق که نیروهای خارجی (پرتغالی‌ها) با لشکرکشی بزرگ به فرماندهی کاپیتان هرمز از «شیل» و «مینا»، به قصد تسخیر بحرین به این منطقه هجوم آوردند و مدت سه ماه آنجا را محاصره کردند، سپاه کهگیلویه یکی از لشکرهایی بود که به جنگ دشمن رفت و آنها را شکست داد و غنایم بسیار کسب و بحرین را آزاد کرد (اسکندریگ منشی، ۱۳۵۰: ۱/۲؛ ۹۹۱)؛ همچنین در سال ۱۰۱۲ق که الله‌وردی‌خان مأمور حمله به بغداد شد، سپاه کهگیلویه، یکی از لشکرهای ایران را در این حمله تشکیل داد. الله‌وردی‌خان ضمن گزارش به شاه عباس در این باره می‌نویسد:

حسب الحکم جهان مطاع، متوجه شدیم و به شولستان و به راه بهبهان و رامهرمز رفتیم و همدم سلطان حاکم کهگیلویه ملحق شد (همان: ۹۹۶).

در سال ۱۰۱۷ق که میرسلطان بختیاری طغیان کرد، نیروهای کهگیلویه در تنبیه او نقش اصلی را داشتند (همان: ۱۰۲۹). در سال ۱۰۱۹ق، قلعه قهقهه آذربایجان در غیاب الیاس - خلیفه قراغلو - حاکم قراچه‌داغ، به دسیسه چند نفر ترک عثمانی که به اتفاق چند نفر ایرانی در آنجا زندانی بودند، به تصرف زندانیان درآمد. قلعه قهقهه موقعیت استراتژیک سیاسی - نظامی داشت و شاه صفوی برخی از خزائن دربار را در آنجا نگهداری و برخی از بزرگان را در آن قلعه زندانی می‌کرد. به هر حال چند نفر از زندانیان گرد توانستند سایر ایرانیان زندانی در قلعه، از جمله دو پسر حسن خان افشار، حاکم سابق کهگیلویه، را با خود همراه کنند و مظربییگ، نائب الیاس خلیفه، را به قتل برسانند و قلعه را متصرف شوند. این امر، با توجه به موقعیت استراتژیک قلعه از یکسو و حمله نیروهای عثمانی به نواحی آذربایجان از سوی دیگر، برای شاه ایران معضل مهمی بود؛ ولی یک نفر از اهالی کهگیلویه به نام خواجه مقصودعلی توانست این مشکل را برای شاه عباس حل نماید. خواجه مقصودعلی که قبلاً از دبیران و نویسندگان حسن خان افشار بود، با انس و الفتی که با پسران و برادر حسن خان افشار داشت، از طرف شاه عباس مأمور شد به هر تدبیری قلعه را بازپس گیرد. کلید قلعه در دست عثمانی‌ها بود. خواجه عازم محل مأموریت خود شد و به شکلی توانست با پسران حسن خان تماس برقرار سازد و آنان را با وعده‌ای دلگرم و با خود هم‌داستان کند. سرانجام با هماهنگی به عمل آمده میان خواجه و پسران حسن خان، بدون اطلاع رومیان، خواجه مقصودعلی وارد قلعه شد و میان متفقین در قلعه اختلاف انداخت و سرانجام قلعه به دست نیروهای ایران افتاد، خواجه پس از انجام این مأموریت موفقیت‌آمیز، مورد تحسین شاه

دوم که در قزوین اعلام پادشاهی کرده بود، در سال ۱۱۳۵ق، بیح‌خان (احتمالاً بیژن نامی را) حاکم کهگیلویه کرد و این شخص تا سال ۱۱۳۷ق در کهگیلویه فرمانروایی کرد (کسروی، ۱۳۷۳: ۱۰۱).

۷. نقش مردم کهگیلویه در مقابله با استعمارگران پرتغالی

دوره فرمانروایی شاه عباس اول به همان اندازه که در ابعاد اقتصادی و فرهنگی به اوج شکوفایی می‌رسد در بعد نظامی نیز در اوج اقتدار قرار می‌گیرد. شاه عباس توانست با کمک و مشورت امرای بزرگی چون: الله‌وردی‌خان و فرزندش، امام‌قلی‌خان، ضمن سرکوب شورش‌های داخلی و برقراری امنیت کامل در سراسر کشور، تمامی سرزمین‌های اشغال شده به دست بیگانگان را از وجود دشمن پاک نماید. یکی از دلایل مهم موفقیت شاه عباس، بهره‌گیری از توان نظامی ایالات مختلف از جمله ایالت کهگیلویه بود که در این زمان، تحت حاکمیت الله‌وردی‌خان و سپس فرزندش قرار گرفت.

در سال ۱۰۱۰ق که نیروهای خارجی (پرتغالی‌ها) با لشکرکشی بزرگ به فرماندهی کاپیتان هرمز از «شیل» و «مینا»، به قصد تسخیر بحرین به این منطقه هجوم آوردند و مدت سه ماه آنجا را محاصره کردند، سپاه کهگیلویه یکی از لشکرهایی بود که به جنگ دشمن رفت و آنها را شکست داد و غنایم بسیار کسب و بحرین را آزاد کرد (اسکندریگ منشی، ۱۳۵۰: ۱/۲؛ ۹۹۱)؛ همچنین در سال ۱۰۱۲ق که الله‌وردی‌خان مأمور حمله به بغداد شد، سپاه کهگیلویه، یکی از لشکرهای ایران را در این حمله تشکیل داد. الله‌وردی‌خان ضمن گزارش به شاه عباس در این باره می‌نویسد:

حسب الحکم جهان مطاع، متوجه شدیم و به شولستان و به راه بهبهان و رامهرمز رفتیم و همدم سلطان حاکم کهگیلویه ملحق شد (همان: ۹۹۶).

عباس قرار گرفت (همان: ۸۱۹).

بد عاقبت مأمور گردید و آن کوه رفیع منبع را با چرخ اخضر لاف مساهمت می‌زد و دعوی مساوات می‌نمود در میان گرفتند و مسیر دخول و خروج بر ایشان بسته» (قزوینی، ۱۳۲۹: ۶۰) و آنان را وادار به تسلیم کرده و به درگاه معلی فرستادند.

در زمان شاه سلطان حسین (۱۱۰۷ق)، چون تصمیم گرفته شد که «مسقط» و «عمان» از وجود بیگانگان (پرتغالی‌ها) پاک گردد و آنان را از این منطقه بیرون برانند، پادشاه «سردار علی جاه» و «علی مردان خان بیگلربیگی» کوه‌گیلویه را مأمور این مهم کرد و «علی مردان خان» بر حسب حکم پادشاه در پاییز سال مذکور از کهگیلویه روانه بندر دیلم گردید و اعراب آن مناطق را مشمول نوازشات خود ساخت (نصیری، ۱۳۷۳: ۱۵۴-۱۵۳)؛ اما ظاهراً اقدام نظامی به سال بعد موکول گردید. در سال ۱۱۰۸ هـ ق، چون در بصره گروهی شورش کردند و امنیت بصره و عربستان به خطر افتاد، علی مردان خان بیگلربیگی کهگیلویه، بر اساس فرمان شاهانه با سپاهیان خود وارد بصره شد؛ حمله متجاوزان را دفع کرده و بصره را به کهگیلویه ضمیمه کرد (همان: ۱۸۱) و در عمل تأمین امنیت بصره به بیگلربیگی کهگیلویه واگذار شد.

اولین گروه از سپاهیان که در مقابل محمود افغان قرار گرفت، سپاهیان کهگیلویه بود. «میرزا محمدخلیل مرعشی صفوی» می‌نویسد:

چون خبر ورود محمود افغان به کرمان رسید و این‌که مردم کرمان بدون مقاومت تسلیم شدند، پادشاه طی حکمی از «لطفعلی خان - حاکم کهگیلویه - درخواست کرد که به مقابله با محمود افغان برود و لطفعلی خان نیز «محمدقلی بیگ قزوینی» را که «میرشمشیر» او بود، با قریب هشت هزار سوار از قشون فارس و کهگیلویه، بر سر محمود افغان فرستاد

۸. آخرین تلاش‌های مردم کهگیلویه برای حفظ و تداوم حکومت صفوی

به دنبال ضعف حکومت صفوی، تلاش مردم کهگیلویه برای تداوم حکومت صفوی بیشتر گردید و نقش نظامی کهگیلویه در برقراری نظم و امنیت و مقابله با دشمن بیگانه، به خصوص در جنوب و جنوب غربی کشور، بیشتر شد. اوج این مبارزه و مقاومت در مقابل محمود افغان، عامل سقوط دولت صفوی است. ادامه اتکا پادشاهان صفوی بر قدرت نظامی کهگیلویه در این دوره، ثابت می‌کند که اهمیت کهگیلویه به خاطر وجود خاندان افشار با سردارانی چون: الله‌وردیخان و امام‌قلی‌خان نبوده؛ بلکه این اهمیت کهگیلویه بود که چنین سردارانی را جذب کرد.

در سال ۱۰۴۸ق، هنگام لشکرکشی سلطان مراد عثمانی به بغداد، نقدی‌خان شاملو بیگلربیگی کهگیلویه با قشون خود، مأمور حفظ و حراست از قلعه دارالسلام بغداد می‌شود (اسکندریبیگ منشی - مورخ، ۱۳۱۷: ۲۱۵؛ خواجهگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۵۶)؛ ولی در رسیدن به این هدف، دیگر لشکریان ایران او را همراهی نمی‌کنند.

در زمان شاه عباس ثانی وقتی که اختلاف میان ایران و هند بر سر قندهار بالا گرفت و سپاه هند قندهار را تسخیر کرد، یکی از نیروهایی که در شرق کشور حضور پیدا کرد و در بازپس‌گیری قندهار از هندوها نقش مؤثر ایفا می‌کند، «عساکر» و سپاهیان کهگیلویه بودند (نوابی، ۱۳۵۰: ۱۵۲). در همین زمان چون بختیاری‌ها طغیان کردند و دست به شورش زدند، بیگلربیگی کهگیلویه به «تنبیه و تأدیب آن گروه

(مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۵۳).

این سپاه مقاومت بسیار در مقابل محمود کرد؛ اما چون پشتوانه‌ای نداشتند، عقب‌نشینی کردند.

مردم کهگیلویه با وجود نارضایتی شدید نسبت به حکومت صفوی و ابراز ناخشنودی طی شورش‌های متعدد، در هنگام هجوم محمود افغان و سرانجام سقوط دولت صفوی، از جمله مردمانی بودند که به این سلسله وفادار ماندند و حاضر به خشوع و خضوع در مقابل دشمن خارجی (محمود افغان) نشدند.

در جنوب و جنوب غربی، لرها (به رهبری علی‌مردان) و همچنین مردم فارس و بختیاری و کهگیلویه از خاندان صفوی طرفداری کردند (لاکهارت، ۱۳۶۸: ۲۲۴). با وجود اینکه دولت صفوی سقوط کرده و محمود افغان عملاً قدرت را به دست گرفته بود و در ایران حکمرانی می‌کرد، مردم کهگیلویه حاضر به تسلیم در مقابل محمود افغان نشدند و این در حالی بود که محمود مناطق بسیاری از جمله فارس را تسخیر کرده بود. بنابراین محمود افغان با سپاهیان بسیاری مأمور تسخیر کهگیلویه شد؛ اما این بار نیز شکست خورد و پس از تحمل تلفات بسیار، دست خالی به اصفهان بازگشت، لارنس لاکهارت چگونگی شکست محمود افغان از مردم کهگیلویه را این‌گونه توصیف می‌کند:

سقوط شیراز از نگرانی‌های محمود کاست و باعث شد که وی در ژانویه ۱۷۲۴/۱۱۳۶ق با سی‌هزار سرباز برای سرکوب طوایف کهگیلویه عازم شود. در شمال غرب محل اقامت آنها که بسیار کوهستانی و صعب‌العبور است، خاک بختیاری قرار دارد. طوایف مذکور که قدم به قدم سرزمین خود را می‌شناختند و به شدت از تصادم با قواعد عمده دشمن احتراز کردند؛ ولی افغان‌ها و متفقین «درگزینی» آنها را به ستوه آوردند و مانع از جمع‌آوری آذوقه شدند. محمود تا بهبهان پیش رفت و آنها را محاصره کرد؛

ولی هوای ناسازگار این منطقه باعث مرگ عده‌ای زیادی از سربازان او شد و چون دریافت که دشمن با حيله از چنگش می‌گریزد و قوایش بیهوده تلف می‌شود، در حالی که نیمی از سربازان از بین رفته بود، مایوس به اصفهان بازگشت. این لشکرکشی بی‌نتیجه و پرخرج نشاطی را که محمود از تصرف شیراز در خود احساس کرد، تقلیل داد؛ زیرا تلفات سنگین به او وارد شده و در عوض چیزی به دست نیاورده بود (همان: ۲۳۹-۲۴۰).

کروسینسکی، کشیش لهستانی عصر صفوی که خود در این زمان در اصفهان حضور داشت، درباره لشکرکشی محمود افغان به کهگیلویه (دهدشت) می‌نویسد که از آن همه سپاه که به کهگیلویه رفته بود، تنها سه‌هزار نفر «برهنه و عریان» به اصفهان رسیدند و پنهانی در شب داخل اصفهان شدند (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۷۶). بدین ترتیب معلوم می‌شود که لشکرکشی محمود افغان به کهگیلویه با تلفات و سرخوردگی زیاد همراه بوده است، به گونه‌ای که او مجبور می‌شود شبانه وارد شهر شود.

مقاومت مردم کهگیلویه در مقابل دشمنان خارجی، از جمله محمود افغان، بیانگر علاقه‌مندی آنان به سرزمین و وطن خود بود، نه حمایت از دولت صفوی. همراهی و همگامی آنان در بسیاری از حرکات و شورش ضد صفوی، بهترین سند نارضایتی آنان از دولت صفوی بود؛ اما هرگاه احساس می‌کردند که اساس مملکت و کشور در خطر است، با تمام توان به مقابله با دشمن خارجی می‌رفتند.

۹. نتیجه

ایالت کهگیلویه و مردم جنگجو و سلحشور آن نقشی سازنده و اثرگذار در تثبیت، گسترش و تحکیم حکومت صفوی داشتند؛ هر چند در مقاطعی مثل

افغان‌ها در امان نماند. به خصوص تلاش و دفاع جانانه مردم ایالت کهگیلویه در مقابل محمود افغان، سبب شد تا او پس از استقرار و تحکیم موقعیت خود در اصفهان، با سپاهی فراوان و قدرتمند عازم مرکز کهگیلویه؛ یعنی، شهر دهدشت شود. به رغم سپاهیان زیاد (حدود سی هزار نفر) در برابر مردم سلحشور کهگیلویه مغلوب شد و با شرمساری و سرافکندگی و به جای گذاشتن کشته‌های بسیار، شبانه به اصفهان برگشت. هر چند تهاجم او صدمات فراوانی بر مردم منطقه وارد آورد؛ اما هیچ وقت نتوانست صاحب پیروزی و غلبه بر ایالت کهگیلویه شود.

منابع

- اسکندریبگ منشی ترکمان (۱۳۵۰). تاریخ عالم‌آرای عباسی. با مقدمه و فهرست ایرج افشار. تهران: امیرکبیر.
- اسکندریبگ منشی ترکمان؛ محمدیوسف مورخ (۱۳۱۷). ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی. تصحیح سهیلی خوانساری، تهران: اسلامیه.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۶۷). المسالک والممالک. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷). تاریخ منتظم ناصری. تصحیح اسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب.
- افشار، ایرج (۱۳۷۹). «فارس در ریاض‌الفردوس». فارس‌شناسی. سال ۲. شماره ۴. ص ۲.
- امام شوشتری، محمدعلی (۱۳۳۱). تاریخ و جغرافیای خوزستان. تهران: امیرکبیر.
- بیانی، خانبابا (۱۳۵۳). تاریخ نظامی ایران در دوره صفویه. تهران: انتشارات بزرگ ستاد ارتش‌تاران.
- حسینی استرآبادی، حسین بن مرتضی (۱۳۶۴). تاریخ سلطانی: از شیخ صفی تا شاه صفی. به کوشش احسان اشراقی. تهران: علمی.
- حسینی فسایی، حسن (۱۳۷۷). فارس‌نامه ناصری. تصحیح

شورش قلندر شاه با پیوستن به این شورش، اعتراض و نگرانی خود را نسبت به حاکمیت افشارها ابراز کردند. به همان اندازه که همراهی و همکاری آنها با دولت صفوی امیدبخش و امیدوار کننده بود، همراهی با مخالفان حکومت نیز برای حاکمان صفوی نگران کننده بود. چنین وضعیتی بیانگر جایگاه مهم و تأثیرگذار ایالت کهگیلویه در تحولات سیاسی و نظامی آن دوره بود. ایالت کهگیلویه گرچه از جهت وسعت و جمعیت نسبت به دیگر ایالات کوچک و کم جمعیت بود، اما به لحاظ موقعیت سیاسی و جغرافیایی و نیز نیروی رزمی و جنگجو جزء ایالات قابل توجه و با اهمیت بود. حضور فعال و مؤثر مردم این ناحیه در جنگ‌های دولت صفوی با استعمارگران در خلیج فارس و امپراطوری عثمانی در مقاطع مختلف، بیانگر این مدعاست. افزون بر آن حضور و توجه جدی مخالفان حکومت به کهگیلویه مانند؛ القاص میرزا و شاه اسماعیل دروغین، نشان دهنده ظرفیت تأثیرگذاری آن بر مجموعه تحولات سیاسی و نظامی ایران بوده است.

در مجموع باید گفت، مردم ایالت کهگیلویه در جنگ‌های دفاعی حکومت صفوی و مقابله با بیگانگان متجاوز و در راستای تحقق استقلال کشور، نقش مؤثر و تعیین کننده‌ای داشتند. هم در روزگار حاکمیت افشارها و هم بعد از افشارها، سپاهیان و رزمندگان کهگیلویه در اکثر منازعات حکومت صفوی با دشمنان خود، حضور فعال و تأثیرگذار داشتند، به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد که نقش نظامی کهگیلویه عامل تعیین کننده در شکست‌ها و پیروزی‌ها بود و به شهادت متون تاریخی دوره صفوی، سپاهیان کهگیلویه علاوه بر حضور در جنگ‌های خارجی مهم‌ترین نقش را در سرکوب شورش‌های داخلی و مخالفان حکومت داشتند. به دنبال سقوط دولت صفوی و قتل شاه سلطان حسین در سال ۱۱۳۵ق، ایالت کهگیلویه نیز از هجوم

- منصور رستگار فسایی. چاپ دوم. تهران: امیر کبیر.
- حسینی منشی، محمد میرک بن مسعود (۱۳۸۵). *ریاض الفردوس خانی*، به کوشش ایرج افشا و فرشته صرافان، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- خواجگی اصفهانی، محمدمعصوم (۱۳۶۸). *خلاصه السیر (تاریخ روزگار شاه صفی)*. تهران: علمی.
- خواندمیر، امیرمحمود (۱۳۷۰). *ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی*. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: بنیاد موقوفه دکتر محمود افشار.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۶۹). *احسن التواریخ*. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- رهربرن، کلاوس میثائیل (۱۳۵۷). *نظام ایالات در دوره صفویه*. ترجمه کیکاووس جهان‌داری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- سیاقتی نظام، نظام‌الدین علی شیرازی (۱۳۵۲). «تاریخ فتوحات همایون»، بررسی‌های تاریخی. سال ۶. شماره ۱ و ۲. فروردین و اردیبهشت. ص ۲۰.
- عالم‌آرای شاه اسماعیل (۱۳۸۴). *تصحیح اصغر منتظر صاحب*. تهران: علمی و فرهنگی.
- عبدی بیگ شیرازی (۱۳۶۹). *تکملة الاخبار*. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: نشر نی.
- فانی، کامران (۱۳۶۳). «زندگی طلبگی در قرن یازدهم». نشر دانش. سال ۵. شماره ۱. آذر و دی. ص ۳-۱۳.
- قزوینی، محمدطاهر (۱۳۲۹). *عباس‌نامه*، به اهتمام: ابراهیم دهگان، اراک: داوودی.
- قمی، قاضی احمد (۱۳۵۹). *خلاصه التواریخ*. تصحیح احسان اشراقی. تهران: دانشگاه تهران.
- کروسینسکی، تادوزیودا (۱۳۶۳). *سفرنامه کروسینسکی*. ترجمه عبدالرزاق دنلی «مفتون». با مقدمه و تصحیح و حواشی مریم میراحمدی. تهران: توس.
- کسروی، احمد (۱۳۷۳). *تاریخ پانصد ساله خوزستان*. تهران: غلام‌عباس نوروزی.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳). *در دربار شاهنشاه ایران*. ترجمه کیکاووس جهان‌داری. تهران: توس.
- گاو به، هاینس (۱۳۵۹). *ارجان و کهگیلویه، از فتح عرب تا پایان دوره صفوی*. ترجمه سعید فرهودی. تهران: انجمن آثار ملی.
- لاکهارت، لارنس (۱۳۶۸). *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*. ترجمه مصطفی قلی‌عماد. چاپ سوم. تهران: مروارید.
- مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل (۱۳۶۲). *مجمع التواریخ*. تصحیح عباس اقبال آشتیانی. تهران: کتابخانه سنایی و طهوری.
- منجم، ملا جلال‌الدین (۱۳۶۶). *تاریخ عباسی (روزنامه ملاجلال)*. به کوشش سیف‌الله وحیدنیا. تهران: وحید.
- منشی قزوینی، بوداق (۱۳۷۸). *جواهر الاخبار*. تصحیح محسن بهرام‌نژاد. تهران: میراث مکتوب.
- میرزاسمیعا (۱۳۶۸). *تذکره الملوک*. به کوشش محمد دبیر سیاقتی. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
- وحید قزوینی، میرزا محمدطاهر (۱۳۲۹). *عباس‌نامه*. تصحیح ابراهیم دهگان. اراک: داوودی.
- نصیری، محمدابراهیم زین‌العابدین (۱۳۷۳). *دستور شهر یاران*. به کوشش محمدناصر نصیری مقدم. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار یزدی.
- نصیری، میرزا علی نقی (۱۳۷۲). *القاب و مواجب سلاطین دوره صفویه*. تصحیح یوسف رحیم‌لو. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۵۰). *شاه طهماسب صفوی (مجموع اسناد و مکاتبات تاریخی)*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.